

«طالبانيزم» رخ ديگر سکه «اخوانيزم»

[این مقاله قبلاً به زبان پشتو در همین سایت به نشر رسیده ولی بعضی از دوستان تقاضا کردند آنرا به دری نیز بدست نشر بسپارم تا فیض آن عام تر گردد. و اینک متنی که به دری در آمده است بس]

پدیده "اخوانیزم" (ایدیولوژی بنیادگرائی اخوان المسلمین مصر) در کشور ما از نیمه قرن بیستم به بعد از سوی آن عده افغانهای که برای تحصیل به مصر فرستاده شده بودند آورده شد. از جمله فارغان پوهنتون جامع الازهر مصر یکی هم برهان الدین ربانی بود که بعد از عضویت در شبکه اخوان المسلمین مصر به افغانستان بازگشت (۱۹۵۹). و سپس در افغانستان حزب «برادران مسلمان» یا «جمعیت اسلامی» را بنیان گذاشت. ربانی با سایر اعضای حزب فعالیت های سیاسی خود را در دهه دموکراسی شروع کرد. موضع گیری خشن و دهشت افگنی اخوانیان افغانستان زمانی به مردم کابل افشا گردید که به پاشیدن اسید (تیزاب) به روی زنان و دختران روی برهنه کابل مبادرت ورزیدند. و با چاقو شکم بعضی از محصلین و جوانان چپکرای را در پوهنتون کابل پاره کردند.

در کشور ما نمایندگان جریانهای افراطی عبارت اند از جمعیت اسلامی ربانی، حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی یونس خالص و حزب اسلامی قاضی و قادی، اتحاد اسلامی سیاف، حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدی و شورای نظار احمدشاه مسعود و غیره که در دوران قدرت خود (۱۹۹۲ - ۱۹۹۶) بیخ و بنیاد وطن را کشیدند و برای گرفتن قدرت یا بخاطر حفظ قدرت شهر تاریخی کابل را به خرابه زار موحشی تبدیل کردند و نه تنها برممال و ناموس مردم تجاوز نمودند بلکه دارائی های عامه و دولتی و شخصی را چنان غارت و چپاول کردند که نظیر آنرا در تاریخ کشور نمیتوان سراغ داد. تخمین ۶۵ هزار از مردم کابل بر اثر جنگ های ذات البینی تنظیمهای جهادی شهید شدند و بقیه مردم جنگ زده کابل یک بار دیگر از خانه و کاشانه شان آواره شدند و اجباراً تن به مهاجرت دادند. تا اینکه یک گروه بنیادگرای افراطی بنام طالبان غرض از میان برداشتن اخوانیان جهادی از پاکستان سر بر آوردند (۱۹۹۴) و آنها بزودی توانستند تنظیمهای غارتگر جهادی مربوط به گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی و غیره هواداران شان را از قندهار تا هرات و از هرات تا جلال اباد و سرانجام از صحنه سیاسی کابل محو کنند و ظرف پنج سال، قدرت سیاسی و نظامی خود را بر ۹۵ درصد افغانستان پخش نمایند.

روش سیاسی این گروه فناتیک برای جامعه افغانی غیر قابل تحمل بود. طالبان در مقابل زنان موقف بسیار سختگیرانه و غیر قابل تحمل داشتند. مگر در قول و عمل خود نسبت به اخوانیان بسیار صادق تر و در تامین امنیت موفق تر بودند. امور سیاسی طالبان تحت رهبری ملا عمر از طرف سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) به پیش برده میشد. بزرگترین بدچانسی طالبان این بود که در دوران قدرت شان اسامه بن لادن (مغضوب عربستان سعودی) به افغانستان پناه آورده بود و چون بن لادن در عرصه سیاسی نسبت به طالبان صاحب تجارب بیشتر و بهتر بود، توانست رهبر طالبان (ملا عمر) را تحت تاثیر خود قرار بدهد تا آن حد که وقتی امریکا تسلیمی بن لادن را از طالبان تقاضا نمود، طالبان از تسلیم دادن بن لادن به امریکا انکار ورزید و در نتیجه حادثه ناگوار ۱۱ سپتمبر رخداد و برای امریکا این بهانه پیدا شد که برای سقوط طالبان با همراهی ۳۷ کشور جهان بر افغانستان یورش بیاورد و گلیم طالبان را از افغانستان جمع کند.

مگر این هر دو پدیده ارتجاعی یعنی "اخوانیزم" و همچنان "طالبانیزم" دوروی یک سکه بنیادگرائی استند و در کشور ما پدیده های خارجی اند که در سالهای پیش از نیمه قرن بیستم ما این دو پدیده نامیوم را در کشور خود نداشتیم. مگر "اخوانیزم" ابتدا در دهه دموکراسی ظاهرشاهی شگفتن گرفت و در دوران جنگ افغان- شوروی با کمک امریکا و عربستان سعودی و دیگر کشورهای غربی این پدیده به اوج شکوفائی خود رسید و بعد به یک مصیبت بزرگ در

منطقه مبدل شد. در بطن این مصیبت نطفه بی یک آفت به رشد و نمو پرداخت که بعدتر از آن "القاعده" زاده شد و این مولود نامبارک و بس خطرناک سبب حدوث فاجعه ۱۱ سپتمبر در امریکا گردید.

تکثر مدرسه های مذهبی در پاکستان:

در کشورهای اسلامی «مدرسه» به عنوان نهاد تعلیمی و آموزشی از دیر باز نقش مهمی در سمت دهی فکری به مردم این جوامع داشته و نقطه اتکای اصلی توده ها از منظر تغذیه فکری- عقیدتی و سیاسی بوده اند. از مدرسه های دینی معروف و پرنفوذ مصر "الازهر" (یا جامع الازهر) است که اخوان المسلمین محصول آن می باشد و در شبه قاره هند، مدرسه دیوبند همپایه جامع الازهر شمرده میشود. پس از تجزیه نیم قاره هند و ایجاد پاکستان، مدرسه ها در این کشور جایگاه بسیار رفیعی برای ایفای نقشهای سیاسی کسب کردند و بنابراین مدرسه دیوبند در مرزهای شمال غربی این کشور به مرکز پرورش و تولید بنیادگرایان بسیار سختگیر و متعصب در منطقه مبدل شدند.

تعداد واقعی و دقیق مدارس مذهبی را در پاکستان کسی نمیداند، مگر بر اساس گزارش یک ژورنالیست فرانسوی و نیز ارزیابی یک موسسه تحقیقاتی پاکستانی در حال حاضر لا اقل ده هزار مدرسه دینی تقریباً یک ونیم ملیون شاگرد را تحت پوشش تعلیمی خود دارند. که عربستان سعودی و کویت و دیگر کشورهای خلیج سالانه ده ها ملیون دالر را در اختیار مدیران این مدارس میگذارند. ۶۵ درصد مدارس مذهبی پاکستان از سوی جمعیت العلماء پاکستان رهبری و سرپرستی میشوند. رهبران سلفی این مدارس قوت اصلی خود را از میان جوانان فقیر و نادار تدارک میکنند. بنابراین گزارش سازمان ملل متحد، میزان فقر در پاکستان تا ۴۰ درصد از نفوس ۱۶۱ میلیونی آنکشور میرسد. (لوموند دیپلوماتیک، مارس ۲۰۰۶) در پاکستان مدرسه ها دارای ایدیولوژی یکسانی نیستند، برخی از مدرسه ها دارای دیدگاه و هابی- سلفی اند و تغذیه کننده تروریسم هستند مانند مدرسه های دیوبندی مربوط به جمعیت العلماء و سپاه صحابه و برخی مدرسه ها میانه رو هستند که از طرف حکومت پاکستان مورد اصلاحات و تغییراتی قرار گرفته و تحت کنترل حکومت آن کشور قرار دارند.

دلایلی که برای افراطی شدن مدرسه ها در پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی بر آن تاکید شده، با توجه به نشریه «کریستین ساینس مانور» (شماره ۲۷ جولای ۲۰۰۵) می توان به سه دلیل اشاره کرد:

- ۱- اثرات و پیامدهای فاکتور «جهادافغانها» بر ضد تجاوز شوروی در افغانستان که از سوی امریکا حمایت میشد.
- ۲- همزمان با افزایش احساسات مداخله گرانه ای که انقلاب ۱۹۷۹ ایران ایجاد نمود (مانند ایده صدور انقلاب) به منظور جلوگیری از اشاعه این انقلاب شیعی فاکتور میلیتاریسم و هابی نیز تقویت شد.
- ۳- حمایت همه جانبه امریکا از دو فاکتور فوق الذکر.

نشریه مینویسد: مدرسه های پاکستان، خواه افراطی، خواه میانه رو و خواه خوشبین به غرب در این دوره میلیتاریزه شدند. در نتیجه، کلاس های درسی ایکه توسط جهادگران برای میلیونها پناهنده افغان در پاکستان تدارک دیده شده بود و درس جهاد و شهادت بوسیله مربیانی که از عربستان سعودی آمده بودند، به پیش برده میشد، سبب شدتاً خشن ترین شیوه و هابی گری در این مدرسه ها تدریس شود و بدینسان شبکه بسیار گسترده جنگجویان اسلامی با حمایت امریکا شکل گیرد که در نتیجه افراط گرایان خطرناکی چون: بن لادن ها، عبدالله عظام ها و ایمن الظواهری ها از اینجا سر بر آوردند.

به باور صاحب نظران، در مدارس مذهبی پاکستان بیشتر بر جهاد تاکید میشود، و مهمترین بحث، بحث بر روح «جهاد» است که جهاد را با ترور (ارعاب) همسان می پندارد و ترور را امری مقدس و یا حداقل مجاز می شمارد. همین روحیه است که انسان های غیرنظامی و بی گناه را در حملات انتحاری در بغداد، شرم الشیخ، لندن، مادرید، استانبول و نیویارک و افغانستان و اکنون در خود پاکستان به قتل می رسانند. در واقع این سیستم آموزشی دینی پاکستان است که برای دولت آن و جامعه جهانی در دسرساز و فاجعه آفرین شده است. (سایت اریانی ۱۴ اگست ۲۰۰۷)

"راجر هاردی" تحلیلگر مسایل سیاسی آسیای میانه بی بی سی، در سال ۲۰۰۷ غرض روشن ساختن هدف اصلی و هابیت برای دو ماه به عربستان سعودی سفر کرد. وی از زبان "لورنس رایت" که بر اثر نوشتن کتابی در مورد القاعده برنده جایزه "پولیتزر" شده است میگوید: "جوهر و هابی گری اصالت است." به قول وی: "آنها (و هابیان) به دنبال اصل هستند. و این همان چیزی است که باعث می شود آنها بسیار افراطی و سختگیرانه عمل کنند." هاردی علاوه میکند که در دهه ۱۹۸۰ با تجاوز شوروی بر افغانستان، کمک های مالی عربستان سعودی، و امریکا و دیگر کشورها اروپائی و آسیائی به جهادگران افغان برای مقابله با شورویها در نتیجه بنیادگرایان اسلامی به اوج خود رسید که بعد ها از بطن آن القاعده زاده شد. راجر هاردی از قول حسن الملکی، متخصص تعلیم و تربیت دولت عربستان سعودی میگوید: "او برای من گفت: "ما

به شاگردان خود اینطور درس می‌دهیم که هر که با وهابیت مخالفت کند یا کافر است و یا از راه راست منحرف شده، بنابراین باید یا توبه کند و یا اینکه کشته شود." (بی بی سی، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷)

پدیده طالبانیزم:

بنابر اعتراف بی نظیر بوتو صدراعظم فقید پاکستان، پدیده طالبان به ابتکار انگلستان و کمک مالی عربستان سعودی و پشتیبانی امریکا در پاکستان شکل گرفته است. بنابراین پدیده طالبان یک پروژه پاکستانی-انگلیسی- وهابی است که با حمایت مالی عربستان ظاهراً بخاطر جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی ایران به کشورهای خلیج بوجود آمده، ولی پاکستان آنرا برای رسیدن اهداف استراتژیکی خود و در رأس غرض دسترسی به بازارهای آسیای میانه و تامین امنیت شاهراه چمن- تورغندی و پروژه انتقال گاز و نفت ترکمنستان به پاکستان پرورش داده است. به عبارت دیگر پدیده طالبان و طالبانیزم، از اثر معاشقه عربستان سعودی با پاکستان در بطن پاکستان کاشته شد و در سال (۱۹۹۴) متولد گردید که اکنون به یک آفت بزرگ بین المللی مبدل شده، و از موجودیت آن اکنون هم انگلستان و هم امریکا و هم افغانستان و هم پاکستان و تمام جهان با خطرات جدی روبرو شده اند.

دکتر خوشحال روهی، در یک مقاله تحقیقی خود با افشای اهداف استراتژیکی پاکستان به نکات مهمی اشاره کرده مینویسد: "ضیاء الحق در جنگ آزادی افغانستان از زیر سلطه دشواریها، روشنفکران و میهن پرستان پشتون را بیدریغ سرکوب نمود و در عوض تنظیم های مورد نظر خود را پرورش داد و کمک های مالی کشورهای غربی و عربی را بر آنها تقسیم نمود. همچنان وی در داخل پاکستان ناسیونالیستان پشتون و هواداران داعیه پښتونستان را بشدت سرکوب کرد و تا توانست احزاب اسلامی بنیادگرا را در مناطق قبایلی رشد داد. جمعیت العلماء، که [قبلاً متحد حکومت بینظیر بوتو بود و اکنون هم] متحد اصلی پرویز مشرف و حامی بزرگ طالبان است، تا سال ۲۰۰۱ و بعد از آن نیز به کمک آی اس آی طالبان را وسیعاً مورد حمایت قرار داد." (دکتر روهی، به پاکستان کی وروستی بحران او طالبانیزم، اسمائی سایت) دبلیپ هیرو، روزنامه نگار هندی مقیم لندن، در باره مواد درسی مدارس مذهبی که جهادگران در آن تعلیم می دیدند چنین گزارش می دهد: «تم های غالب این بود که اسلام یک ایدئولوژی اجتماعی- سیاسی کامل است، اینکه اسلام از طرف سربازان بی خدای شوروی مورد تجاوز قرار گرفته است، و اینکه مردم مسلمان افغانستان می توانند با سرنگون کردن رژیم چپگرای افغانستان استقلال خود را بدست آورند.» مدارس مذهبی پاکستان نه فقط در های خود را بروی اسلامگرایان افراطی سراسر جهان گشودند، بلکه این موضوع را آموزش می دادند که انقلاب اسلامی در افغانستان پیش در آمدی انقلاب های اسلامی در کشورهای که اکثریت جمعیت آنها مسلمانان هستند خواهد شد (بویژه جمهوری های مسلمان اتحاد شوروی). در اواخر سالهای ۱۹۸۰، مدارس عمده دیوبندی پاکستان «منحصراً داوطلبان افراطی از آسیای مرکزی را می پذیرفتند و به آنها آموزش رایگان و کمک هزینه تحصیلی می دادند.» طالبان از میان این طلبه ها سربر آوردند.

اکنون هر کس بخوبی میداند که بنیادگرایان اسلامی در مناطق قبایلی آنقدر رشد کرده و نمو یافته است که امروز از ۸۰ تا ۹۰٪ مردم قبایل پیروش حزب بنیادگرای اسلامی (جمعیت علمای اسلام (فضل الرحمن)، جمعیت علمای اسلام (سمیع الحق)، جماعت اسلامی، جمعیت اهل حدیث، حزب اسلامی و حزب تنظیم اسلامی) یعنی دنیال (متحد مجلس عمل) روانند. در میان این احزاب ششگانه، دو حزب (جمعیت العلمای اسلامی، و جماعت اسلامی) دارای نفوذ بسیار زیاد اند. در وزیرستان شمالی و جنوبی نفوذ مولوی فضل الرحمن و در ایجنسی های مهمند و خیبر نفوذ قاضی حسین احمد بسیار زیاد است. مگر در پهلوی اینها در وزیرستان جنوبی نفوذ مولوی بیت الله مسود و در ایجنسی باجور و صوات نفوذ مولانا فضل الله قابل یادآوری است. این چهار رهبر افراطی پشتون هستند و با یک صدای شان تمام پشتونهای منطقه سر می‌دهند.

ما از طریق امواج تلویزیون دیده و می بینیم که کارخانه های تولید طالبان (مدارس مذهبی) این رهبران در مناطق قبایلی بشدت مصروف تولید و صدور طالبان و تروریستان به افغانستان میباشند تا مانع امنیت و آسایش مردم افغانستان گردند. اینک شش سال است که طالبان به فتوا رهبران مذبی مناطق قبایلی مسلح میشوند و بر طبق برنامه آی اس ای در کشور ما عملیات تخریبی انجام داده دوباره به پاکستان بر میگردند. بر اثر مداخلات رهبران بنیادگرای پشتون تبار انسوی خط دیورند، زندگی بر مردم جنوب و شرق در این سوی خط دیورند از اثر حملات هوائی و زمینی نیروهای خارجی و نیز عملیات طالبان به دوزخ تبدیل شده و اگر همین فردا رهبران مذهبی پشتون به پیروان خود فتوا بدهند که جنگ دیگر در افغانستان اسلامی ناروا است بدون تردید شعله های آتش جنگ در کشور ما دیگر مشتعل نخواهد شد، مگر اینکار را آنها

نمیکند، چرا؟ زیرا که این رهبران همگی در دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی.) ثبت و راجستر اند و از آن دستگاه امتیازات بی حساب بدست می آورند و در مقابل توسط طالبان برای ما خسارات هنگفت مالی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی وارد میکنند. بنابراین بدون امر و نهی آن دستگاه آنها هیچ فتوایی صادر کرده نمی توانند. مگر ما بخاطر هواداری از آنها اینک شصت سال است که توان اقتصادی و مالی و فرهنگی و مهمتر از همه امنیت ملی، وثبات سیاسی و امکانات احیاء مجدد کشور خود را از دست داده ایم.

په تاسف باید بگویم که طالبان بصورت کل آن گروه های افراطی اند که در مناطق قبایلی در مدرسه های دیوبندی پاکستان به حیث عناصر سخت گیر سلفی تربیت شده اند. و به بهانه تحقق شریعت اسلامی دست به خشونت میزنند و از محدوده فهم ناقص و متحجر خود بکسی اجازه نمیدهند دست از پا خطا کند. در مناطق قبایلی تمام طالبان پشتون اند و از همین مناطق وارد مناطق جنوبی و شرقی افغانستان میشوند و دست به عملیات تخریبی زده دوباره به پاکستان برمیگردند. این مسئله دیگر حاجت به اثبات ندارد که طالبان هیچگونه احساس پشتونولی و افغانیت ندارند، زیرا که اگر میداشتند، زندگی عادی و فقیرانه پشتونهای اینسوی خط دیورند را تباه نمیگردند. مکتبهای ما را نمی سوختاندند، و معلمان ما را نمی کشتند. آخر فرزندان ما در این مکاتب فقط علم و سواد یاد میگیرند تا بد را از خوب تمیز بدهند. و در آینده در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور خود سهم بگیرند و برای وطن خود مصدر خدمت شوند. و از این راه امکانات یک زندگی آرام و خوشبخت برای خود فراهم کنند، پس چرا اینها فرزندان ما را از نعمت سواد و تعلیم محروم میسازند؟ بخاطری که پاکستان نمیخواهد فرزندان افغان در وطن خود به تحصیل علوم عصری بپردازند و از تکنالوژی عصری بهره مند شوند. سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی.) توسط طالبان نادان و جاهل بیشتر موسسات تعلمی کشور را هدف قرار داده، مکاتب ما را میسوزاند، معلمان و علما و مشران قومی را میکشد و دروازه های مکاتب را مسدود میکند تا فرزندان افغان بی سواد و جاهل بار آیند و از علوم عصری محروم بمانند. در نظر طالبان مکاتب عصری جایگاه کفر و الحاد است و برای انسان تنها آموزش شریعت کفایت میکند، آنها با اینگونه اعمال خود میخواهند کشور ما را ۱۴۰۰ سال به عقب ببرند.

متأسفانه طالبان نه تنها با علم، فرهنگ، هنر و تمدن سر دشمنی دارند و آثار تاریخی وطن را با توپ و تفنگ از میان می برند، بلکه با موسسات علمی و مراکز صحتی و حتی با جاده های اسفالت شده نیز ضدیت و دشمنی میورزند. بطور نمونه در تاریخ ۲۲ جنوری سالجاری طالبان در منطقه گرشک تمام موترهایی را به آتش کشیدند که برای یک جاده ریگ و جغله انتقال میدادند و در ضمن دو تن از دریوران این موترها را بجرم جغله اندازی سربریدند. (بی بی سی ۲۲ جنوری ۲۰۰۸)

اکنون که کشورهای متمدن غربی متوجه شده اند که فقر و بیسوادی خطرناکترین مرض و عامل اصلی دهشت افگنی است، و قصد کرده اند تا وطن ویران شده و مردم رنج کشیده ما را از ویرانی و بی سوادی و فقر نجات بدهند. بنابراین آنها دست انسانیت خود را بسوی مردم ما دراز کرده اند تا برای ما شفاخانه و مراکز صحتی اعمار کنند، داکتران و طبیبان لایق تربیه نمایند و برای مریضان بی دوا و بی درمان ما زمینه های تداوی آماده کنند و مردم مظلوم ما را از مریضی و بدبختی نجات بدهند، بررودخانه های ما بندهای اب و برای تجارت و مواصلات ما جاده ها را اسفالت کنند و منابع طبیعی کشور را به بهره برداری بگذارند تا مردم ما دیگر بیکار نمانند و هرکس از دسترنج خود صاحب لب نان پاک و حلال گردد، مگر از نظر طالبان مردم افغانستان و فرزندان افغان لیاقت یک زندگی آرام و خوشبخت را ندارند و آن مسلمانانی که از کافران کمک بدست می آورند آنها نیز کافرانند، ولی اگر پاکستان هر قدر کمک مالی از امریکا و سایر کشورهای غربی بدست آورد، خیر است کافر نمیشود.

آقای داکتر سراجی نوشته دلچسپی در درپورتال افغان- جرمن آنلاين دارد که خیلی خوشم آمد، در اینجا دو پرگراف از نوشته وی را نقل میکنم. «طالب جان! با آمدن تو قصه (کفن کش و بچه کفن کش) راستی شد. تو چنان کارهای کردی که نام پشتون، فرهنگ و شأن و شوکت وی را با خاک برابر ساختی، و لنگوته وی را به زمین زدی! اول تو با کشتن های خود، سوختن های خود و مسدود کردن مکتبها، تباهی را از خانه پشتون شروع کردی! سپس در خانه افغان میان دو قوم باهم برادر آتش نفاق روشن نمودی! مکاتب دخترانه را بستی و زنان کارگرا بخانه نشاندی. آثار تاریخی افغانستان که نشانه کار و اندیشه نسلهای گذشته تاریخ پرافتخار میهن بود، تو با توپ آنها را نابود کردی! در قرن بیستم شمشیر دوره غصب و خشونت را کشیدی و برخلاف سنن و عنعنات افغانی دست برزن افغان بلند کردی، خنده را نه تنها از دهن مردان، بلکه حتی از لبان اطفال ما هم ربودی! و وطن را به یک زندان بزرگ تبدیل نمودی! و بدینسان چهره سیاه ضد فرهنگ، ضد علم و ضد افغانیت خود را به مردم نشان دادی!

طالب جان! در وجود تو نه محبت وطن (مادر) هست و نه دلسوزی با قوم. تو نه از تاریخ وطن خود آگاهی و نه از ماهیت پشتونولی و افغانیت با خبری. تو عروسکی کوکی هستی که با دستان بیگانه ساخته شده ای و آنچه برایت گفته شده همان میکنی. اکنون تفنگت فقط پشتون را نشانه گرفته است و هر روز با نوشیدن خون فرزند پشتون عطش خود را فرومیشانی. تو کمر به نابودی فزیک و معنوی قوم پشتون بسته ای. مکتب میسوزانی، معلم میکشی، علما و بزرگان قومی رانابود میکنی و بر این اعمال خود نام جهاد میگذاری. مشرف میگوید که: قبایل (پشتونها) قاتلان و دهشت افگنانند. مگر تو در عمل ثابت ساختی که تو کیستی و صاحب چه فرهنگی میباشی؟ از کردارت معلوم میشود که تو پشتون نیستی، مگر چه کنم که دشمنان پشتون نام تو را با نام پشتون یکی میدانند. بدینگونه تمام اعمال غیر انسانی و غیر اسلامی و غیر افغانی توبه نام قوم پشتون تمام میشود.» (افغان- جرمن ۱۸ جنوری ۲۰۰۸)

در اینجا به تائید از داکتر سراجی این نکته را قابل یادآوری میدانم که همین اکنون طالبان در دوسوی خط دیورند عملیات تروریستی را اجرا میکنند. و هر قدر مردمی که در دوسوی خط دیورن کشته میشوند تماماً پشتون هستند. به همین دلیل امروز قوم پشتون در سطح بین المللی بنام تروریستان شناخته میشود. اساساً بخشی از استراتژی پاکستان بدنام کردن قبایل پشتون هست که باید بهانه ای برای سرکوبی این قوم به دست داشته باشد. جامعه بین المللی هم برای از میان بردن تروریستان توافق نظر دارد و از حکومت پاکستان حمایت میکند. مگر این تعلیم یافته گان و به اصطلاح روشنفکران پشتون اندک چندان چرت خود را به این سیاست پاکستان خراب نمیکند و برای نجات قوم خود از تباهی در جستجوی هیچ راه و چاره ای نیستند و بخود حرکت نمیدهند که سبب ناامیدی انسان میگردد.

سال گذشته در کشور ما شش و نیم هزار انسان ملکی و نظامی بر اثر بمب گذاری و عملیات انتحاری طالبان و بمباران هوایی و زمینی نیروهای ائتلاف بین المللی کشته شده اند که بیک حساب روزانه ۲۰ نفر از مردم کشور به قتل رسیده اند شاید به همین اندازه زخمی و مجروح نیز به همراه داشته باشد. تخمین زده میشود که در شش سال گذشته ۲۰ هزار انسان بیگناه کشور ما به قتل رسیده باشند و در این جمله ۴۸۴ نفر سرباز امریکائی نیز زندگی خود را از دست داده اند. به همین دلیل فریاد امریکائی ها به آسمان بلند شده است، زیرا که در رگهای امریکائیها دموکراسی جریان دارد و در بدن افغانها آب یا تروریسم جریان دارد و به همین سبب صدای حکومت ما تا هنوز بلند نشده است.

امسال (۲۰۰۷) حتی از سال پار هم عملیات انتحاری بیشتری در ولایات کندهار، کابل، هلمند، کنر، پکتیکا، خوست، بغلان، کنڈز و دیگر شهرها اجرا شده است که بر اثر آن یک تعداد افرادیگناه و اطفال نیز زندگی خود را از دست داده اند. اگر این جنگ ده سال دیگر دوام کند خدا میداند چقدر انسانهای دیگر حیات خود را از دست خواهند داد.

خبر عجیب اینست که در منطقه قبایلی باره از طرف گروهی که خود را لشکر اسلام میخوانند به رهبری منگل باغ به مردم ابلاغ شده که بعد از این لباس اسلامی به تن کنند، تمام مردان باید در پنج وقت نماز در مسجد حاضر باشند و کسانی که حاضر نباشد جریمه گردند. امیر منگل باغ به مردم دستور داده که قبرهای پخته و مزین با سنگ های زینتی منسوبین خود را ویران کرده بجای آن قبرهای خاکی درست کنند. هرگاه این امر در ظرف یک هفته عملی نشود، قبرها از طرف کمیته موظف ویران و صاحب هر قبر ده هزار کلدان جریمه خواهد پرداخت. (سایت تول افغان)

بقول داکتر خوشحال روهی، در مناطق قبایلی پاکستان اکنون "دهشت افگنان و تروریستان مذهبی در بسیاری مناطق کوشش کرده اند، تا قانون را در دست خود بگیرند و یک حکومت موازی حکومت مرکزی به میان آورند. در نتیجه در بسیاری از مناطق قبایلی، نظم و قانون از میان رفته و حکومت گروه های مذهبی و ملیشه های جنگی رویکار آمده و در برخی از مناطق صوبه سرحد گپ به هرج و مرج و انارشی کشیده شده است. هم اکنون در تانک، دره ادم خیل و دپره اسماعیل خان، ملیشه های طالب قدرت را بدست گرفته اند و بر سر ایجنسی مومند و منطقه میان مومند و پشاور مبارزه جریان دارد. در وزیرستان شمالی و جنوبی و باجور حاکمیت طالبان بطور کامل تطبیق میشود و تقریباً هر روز یکی دو نفر از مردم به جرم جاسوسی برای نیروهای خارجی و یا حکومت پاکستان به دار آویخته میشوند و یا سربریده میشوند. خطرات گروه های مذهبی حتی تا پشاور هم رسیده است. در بنو طالبان یک کمیته راموظف کرده اند تا اشخاصی که به جرم شنیدن موسیقی و یا دیدن تلویزیون و یا موزیک توسط تلفون مایل گرفتار شده باشند پنج هزار کلدان نقد جریمه بپردازند. بنابر گزارشها، آمرپولیس بنو هم حمایت خود را از اجراء این کمیته اعلام داشته و وعده داده است که پولیس با این کمیته برای گم کردن فسادکمک خواهد کرد. در مردان دختران مکاتب بعد از اخطار طالبان مجبور شده اند خود را در حجاب پنهان کنند و سلمانیه از تراشیدن ریش مردان منع شده اند. در پشاور، کوهات و دره ادم خیل دکانهای سی پی و ویدیو فروشی منفجر داده شده اند و در لکی مروت سرها و بیروتهای یک تعداد از هنرمندان و آواز خوانان بطور جزائی خشکه تراشیده شده است. در صوبه سرحد حکومت بطور آشکار از دستاير طالبان دفاع میکند

و میخواید خود نیز نظام طالبان را پیاده کند. چندی پیش در صوبه سرحد حکومت "متحدہ مجلس عمل" لایحه انفاذ شریعت را در پارلمان ایالتی پاس کرد و به پارلمان مرکزی فرستاد و با آن لایحه اخطاریه بی یکجا کرد که اگر پارلمان مرکزی آن لایحه را قبول هم نکند، حکومت صوبه سرحد به تطبیق آن لایحه خواهد پرداخت. حکومت متحدہ مجلس عمل گفته است که قیوداتی بر شنیدن موسیقی و رقص در آن ایالت وضع خواهد کرد. "(داکتر روهی، سایت اسمائی)

چنین به نظر میرسد که اکنون اسلام از مناطق قبایلی به افغانستان صادر میشود و مردم ما مجبور خواهند بود تحت حکم همین گروه متحجر و بیسواد زندگی کنند. فرزندان ما از رفتن به مکتب و تعلیم و تربیت عصری محروم بمانند، و زنان نباید از خانه بیرون بروند و یا کار کنند و دختران ما باید مطلقاً بیسواد باقی بمانند. و بدینسان افغانستان از تمام کشورهای جهان عقب مانده تر باشد و تمام مایحتاج زندگی را از خارج وارد کند و تنها چیزی که میتواند صادر کند، تروریزم باشد. آیا در تحت چنین شرایطی زندگی کردن سخت تر از زندگی در دوزخ نیست؟

مردم ما تا هنوز از یاد نبرده اند که در دوره طالبان در تمام افغانستان فقط یک اخبار بنام " اخبار شریعت" و یک رادیو بنام "رادیو شریعت" صرف برای شش ساعت نشرات داشت و افغانستان در جهان به کشور (بی صوت و بی صورت) شهرت یافته بود. اینک شنیده میشود که شورای علماء، میخواید به تقلید از طالبان پاکستان شریعت اسلامی را در افغانستان پیاده کند. مقرر کردن ملاها در مکاتب، و به بهانه های غیر منطقی بر نشرات تلویزیونها قیود وضع کردن، این پیغام را با خود دارد که به بسیار زودی بر ریش و لباس مردم هم قیود وضع خواهند کرد و بتدریج مردم از مزایای تلویزیون و سینما و موزیک و انترتنت محروم خواهند شد.

به عنوان نتیجه ما باید این را بدانیم که "طالبانیزم" و "اخوانیزم" هر دو از لحاظ سرشت و خصلت خود یکی از دیگری بدتر اند و برای کشور ما هر یکی مصیبتی بزرگ شمرده میشوند. هر دو دشمن ترقی و تعالی و سعادت بشریت اند. هر دو دشمن خوشی و شادمانی انسان و لذت بردن از زندگی در این دنیا اند. هر دو دشمن هنر لذت بخش موسیقی، سینما رقص، تلویزیون، و تماشای تابلوهای زیبای نقاشی و مجسمه سازی و دیگر آفریده های زیبا و خاطره برانگیز هنری اند. این هر دو به تبعیض و اپارتاید جنسی و نژادی و حقوقی معتقد اند و به انسان به حیث انسان نگاه نمیکنند بلکه به انسان از لحاظ داشتن دین نگاه میکنند و اگر مسلمان بدینا نیامده باشد، مستوجب هیچگونه حقوقی نیست و باز اگر اسلام نیاورد، لایق زندگی کردن در روی زمین هم دانسته نمیشود. خلاصه این هر دو پدیده دشمن دموکراسی و آزادی بیان و عقیده اند و به حقوق بشر ارزشی قایل نیستند. این هر دو به جای اینکه در عرصه های علوم و تکنالوژی با پیروان سایر ادیان رقابت کنند و در جهت از میان بردن فقر، بیسوادی و امراض مهلک چون: سرطان، ایدز، توبرکلوز، فلج و انفلونزای مرغی و غیره تلاش کنند و دست آوردهای علمی خود را به جهان بشریت عرضه نمایند، برای تبار موجودیت خود در صحنه بین المللی به تروریزم روی آورده اند تا نشان داده باشند که اینها در میدان وحشت و دهشت افگنی در سطح جهان بی مانند و بی بدیل اند. که اینها میتوانند با بستن بم در شکم خود هم خود را بکشند و هم ده ها انسان مفید دیگر جامعه را نیست و نابود کنند. خلاصه این هر دو پدیده (طالبانیزم و اخوانیزم) مروج فقر و بدبختی و دزدی و فحشا و آدم ربائی و دهشت افگنی و عقب ماندگی در جوامع اسلامی اند. به همین سبب سی سال است که در کشور اسلامی افغانستان، جنگ و ویرانی و خون ریزی و فقر و بیسوادی و آوارگی محشر میکند، ولی هنوز هم تیکه داران اسلام سیاسی دست از سر مردم مظلوم و هر دم شهید ما برنمیدارند. ما باید این را بدانیم تا وقتی که این دو پدیده شوم و نکبت در کشور ما و در هر کشور دیگر اسلامی در سیاست مداخله داشته باشند و بخوانند نظام را ایدیولوژی یک بسازند، مردم آنکشور روی آرامی و خوشبختی را نخواهند دید. و افغانستان تا وقتی که در چنگ فاشیزم مذهبی گیر مانده باشد و کار حکومت و سیاست از دین جدا نگردد، هرگز قادر نخواهد شد شاهد دموکراسی را در آغوش بکشد، بلکه همواره از کاروان ترقی و انکشاف عقب مانده و محتاج کمک کشورهای دیگر خواهد بود.

پایان